

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مصاحبه ای با: انجنیر ش. آهنگر
۲۳ اکتوبر ۲۰۱۷

باز می جوشد "هریوا"

قسمت پنجم

تذکر مهم :

امید واریم نشر این خاطرات و یاد داشت ها انگیزه ای برای تمام مبارزان پیشکسوتی که هنوز فرصت و امکان گفتن و نوشتن دارند – از هر محفل، نهاد و یا محل کشور -شود تا خاطرات و تجارب شان را از مبارزات پیشین گردآوری کرده و جهت نشر به ما بفرستند. به این ترتیب ما می توانیم از گردآوری قطرات به دریای تجارب مبارزاتی پیشکسوتان مبارزه مان دست یابیم و جنبش های مترقی را در گوشه گوشه افغانستان به معرفی بگیریم. با مطالعه این تاریخچه های رنج و زحمت و افتخار، نسل موجود و نسل های آینده نیز می توانند از مبارزات گذشته، تا حد امکان، آگاهی بیابند و ببینند که چه پس منظر افتخار آفرین و پرشور و چه ستون های استوار مبارزاتی داشته و دارند. آنگاه می توانند با درگیری از آن، با طرد اشتباهات و تکامل سجایا، راه مبارزاتی شان را بهتر برگزینند.

سایت "رزمندگان"

۳۰ میزان ۱۳۴۸ ش

پرسشگر سایت "رزمندگان": انجنیر صاحب آهنگر! می خواستم بیرسم که با سرکوب وحشیانه جنبش توسط نظام سلطنتی، که نه تنها در هرات بلکه در سرتاسر کشور اعمال گردید و دیگر حرکتی به چشم نمی خورد، رهبران باقیمانده "محفل هرات" که آزاد مانده بودند، در ادامه چه کردند؟ به کارشان پایان دادند یا برنامه کاری دیگری در پیش گرفتند؟ سرنوشت رفقای مخفی چگونه شد؟

آهنگر: به اجازه شما، من قبل از آن که قسمت اول سؤال، یعنی "ما در ادامه چه کردیم؟" را توضیح کنم؛ به پاسخ قسمت دوم سؤال تان یعنی سرنوشت و وضعیت رفقای مخفی می پردازم و سپس به آن موضوع برمی گردم.

طی چند روز بعد از چهارم اسد، داروغه های هار رژیم سلطنت ظاهرشاهی، به مکتب و مدرسه و خانه و کاشانه و محل کار مردم هرات یورش برده و همراه با لت و کوب وحشیانه، حتی از کوچه و بازار، عده زیادی از متعلمان، محصلان، معلمان، شاگردان مدارس دینی (فخرالمدارس) و استادان شان، پدران متعلمان، مأموران پائین رتبه دولت، وکلای مدافع، صاحبمنصبان خرد رتبه، دکانداران، کوره پز (داشگر)، آشپز و حتی گادیوان را گرفتار و زندانی

کردند(یک داشگر و یک آشپز، که هر دوی شان ریش سفید بودند و از ما دفاع کردند، و یک گادیوان، مدت ها با ما در زندان و تبعید ماندند). در بین این زندانیان جور و ظلم شاهی، از نوجوانان چهارده ساله تا پیرمردان هفتاد ساله دیده می شدند، که برخی مدت های طولانی را در تبعید و زندان گذراندند. بیان و بازگویی مقاومت و مبارزات در تبعید و درون زندان ها(این زندانیان هراتی را، که من هم جزء آنها بودم، به زندان های مختلف فراه، قندهار و کابل هم تبعید نمودند)، فصل دیگری از مبارزات مردم هریوا زمین است که اگر فرصتی میسر شد آن را نیز شرح خواهم داد.

در چنین حالتی، هم رفقای مورد پیگردی را که تصور می کردیم به جزاهای سنگین مواجه می شوند، مخفی ساختیم و هم رفقای تحت خطری که از ولایات دیگر در هرات درس می خواندند و عضو محفل ما بودند، باید مخفی می نمودیم. اگر مردم هرات، در شهر و روستا به ما کمک نمی کردند، ما به هیچ صورت از عهده چنین کار بزرگی برآمده نمی توانستیم. مردم شهر و روستای هرات تا آنجا که مقبور بود، رفقای ما را در خانه و باغ و حتی محل کار شان مخفی می کردند، که مرهون این همسوئی و همکاری مبارزاتی شان هستیم.

داستان رنج این رفقای مخفی و کسانی را که با پذیرش خطر و مشکلات توانفرسا آن ها را باید مخفی می کردند، می باید در چندین صحبت و نوشته و حتی کتاب شرح داد. عده ای از این رفقای مخفی که گاهی در زیرزمینی های نمدار و تاریک بایست به سر می بردند، به بیماری های خطرناکی مبتلا شدند، مثلاً رفیق خوب و نامدار ما کریم جان، به بیماری توبرکلوز گرفتار شد و شرح این رنج ها فرصت زیادی می خواهد.

من اینجا به طور نمونه یکی دو مورد جالب مخفی بودن ها را پیشکش می کنم:

در یکی از شب ها در خانه ما، کریم جان، که فرد اول مورد تعقیب پولیس بود، و دو رفیق مخفی دیگر حضور داشتند. ما شب ها که هوا هم گرم بود، به بام بلند خانه ما که دیوار داشت می خوابیدیم، تا در صورت پیشامد خطری، از بام خانه ما، در شهر کهنه هرات که به تمام بام های محله راه داشت، بتوانیم فرار کنیم. هنوز هوای شام هرات قدری روشن بود که صدای غلغله ای از بام ها، و صدای موتر سایکلی از کوچه به گوش رسید. همه مردم حتی اطفال که خوابیده بودند، نارام و در تلاطم شدند. جویای حال و آماده فرار شدیم؛ اما لحظه ای بعد به ما گزارش خیریت دادند و گفتند خطر گذشت و شما می توانید همینجا بمانید.

ما چرا به این شرح بود که آمر تعقیب قومندانی امنیه، که اهل هرات و سرسپرده حکومت بود، با یکی از جواسیسی که متعلم لیسه جامی بود، با لباس شخصی به محله ما، گویا "رد و پل" افراد مهم تحت تعقیب را آورده بودند و می خواستند با تثبیت مسأله و محل بود و باش ما، نیروهای پولیس را جهت گرفتاری به محل بخواهند. در این میان یکی از خانم های محله آن ها را شناسائی می کند و به سرعت به تعدادی خیر می دهد. مردم، که اکثراً در بام ها می خوابیدند و مقداری سنگ و چوب به خاطر چنین مناسبت هائی به بام ها منتقل کرده بودند، از دو طرف دیوارهای کوچه آمر تعقیب و جاسوس همراهش را زیر رگبار سنگ می گیرند که راه فرارش را گم کرده و زده و زخمی با یک عالم مصیبت از محله فرار می کند و مردم امنیت ما را می گیرند.

طبیعیست چنین حالتی، که حضور رفقای مخفی باعث نارامی کتله مردم، اعم از زن و مرد و طفل و پیر و جوان -آنهم در وقت خواب مردم - شده این رفقاء را نا راحت می کند و تکرار آن، اثرات روانی بدی به جای می گذارد.

با اینحال کوچه های شهر توسط توله سگان وابسته به رژیم بوی کثی می شد و مردم شهر مورد آزار واذیت قرار می گرفتند. ما مجبور به انتقال عده ای از رفقای مخفی به روستاها شدیم. بالاخره به موقعیتی قرار گرفتیم که تأمین امنیت و مصارف این رفقا عبودش ما، که اکثراً متعلم و محصل و بدون درآمد بودیم، سنگینی می کرد و رفقای ما با مشکلات فراوانی دست به گریبان بودند. گوش کنید به یکی از این موارد:

بعد از چندین نقل و انتقال، ما مجبور شدیم توسط یکی از رفقای ما که عضو فامیل میر گازرگاه (روحانی متولی مقبره خواجه عبدالله انصاری) بود، رفقاه، حبیب و میرویس فراهی را به شکل مخفی به ساختمان معروف به "نمکدان" در گازرگاه پنهان کنیم. در اینجا ممکن نبود که رفیق ما از خانه اش آب ونانی به این دونفر ببرد، که در آن صورت حضور شان افشاء می شد. این رفیق پتوئی را بر سرش انداخته در دروازه زیارت پیرانصار، در قطار گدایان می نشست تا چند روپیه ای گدائی کند و از آن آب ونانی به رفقای مخفی تهیه نماید. این جریان چند روزی دوام کرد و بعد افشاء شد و ما با مشکلات فراوان مخفیگاه و امکان نقل و انتقال و مصارف رفقای مخفی دچار شدیم. در همین وقت عده ای از رفقای دیگر هم توسط پولیس گرفتار شدند. سپس تصمیم گرفتیم به هروسیله ممکن چند رفیق را از ولایت هرات بیرون بکشیم. کریم جان و دورفیک دیگر را با تهیه تکت سفر از پول فروش دستبند وساعت و گردنبند خواهران مبارزم، که در همه زمینه های مبارزه یار و مددگار من و رفقایم بوده و تا هنوز هم هستند، به قندهار به خانه اقارب من فرستادیم. حبیب و میرویس فراهی را به کمک بیدریغ خانواده های رفقای دیگر به فراه منتقل کردیم و از آنجا به کابل رفتند، یکی دورفیک به سمت بادغیس فرستاده شدند و

رفقائی را که به قندهار فرستادیم، بعد از یک ماه و اندی به کابل منتقل کردیم، در کابل ما فقط یک سرپناه (خانه خالی و بدون وسایل و اساسیه از پدر استاد رستاخیز) برای شان تهیه کردیم و مدت کمی توانستیم آن ها را تأمین کنیم. این رفقاه مجبور شدند برای تأمین مایحتاج شان در دامنه کوه سخی به سنگ شکنی تن بدهند تا لقمه ای بخور و نمیری به دست آورند. این ها حکایت و قصه نیستند، سرگذشت مبارزان انقلابی این سرزمینست که با همه تنگدستی و تحمل رنج و زحمت، درفش مبارزه را فرو نگذاشتند و جمعی از آنها تا هم اکنون کماکان این درفش پر افتخار را برافراشته نگهداشته و به دوش می کشند. این داستان رنج، سری دراز دارد و باشد به وقت دیگری.

ما در عین حال باید به رفقای زندانی مان نیز رسیدگی می کردیم و نحوه تحقیق و برخورد به قضایای زندان و طرح خواسته های سیاسی شان را تنظیم می نمودیم. برای تعیین سرنوشت این رفقای زندانی و تأمین خواسته های شان، رهبری محفل، طرح اعتصاب و تحصن خانواده ها را در برابر ساختمان ولایت هرات ریخت و آن را سازماندهی و عملی کرد. بیش از صد زن و دختر همرمز ما به این طرح پاسخ داده و چندین روز از صبح تا شام در دروازه ساختمان ولایت گردهمائی داشتند و روز تا روز بر تعداد این زنان مقاوم و مبارز افزوده می شد. دختران مبارز عضو محفل ما، با سازماندهی و سخنرانی های شان این اعتراض را در محل اعتصاب رهبری می کردند. سرانجام در بدترین شرایطی که مردها کوچکترین حرکت اعتراضی دسته جمعی انجام داده نمی توانستند، این زنان مبارز هریوا زمین بودند که دسته جمعی، تحت رهبری دختران و زنان رزمنده "محفل هرات" خروشیدند و دولت را مجبور به پذیرش برخی خواست های به حق رفقای زندانی ما کردند. مبارزات زنان در هرات نیز گستردگی و ویژگی های خود را دارد که امید است بتوانیم شرح مفصل آن را تدوین کنیم و مردم را در جریان مبارزات دشوار و کارساز و سازنده این خواهران همرمز مبارزمان، که نه تنها دوشادوش ما، بلکه گاهی جلوتر از مردان و در پیشاپیش شان می رزمیدند، قرار دهیم. من صادقانه اذعان می کنم که اگر همراهی جانبازانه و بی دریغ زنان و دختران مبارز هرات و حومه اش را با خود نمی داشتیم هرگز به چنین مبارزات گسترده ای توفیق حاصل نمی شد.

و اما، با بیرون کشیدن رفقای مخفی از هرات مقداری دست و پای ما باز شد و می توانستیم به خواسته های عمومی تر مبارزه رسیدگی کنیم. حال می پردازم به این قسمت سؤال تان که پس از سرکوب جنبش، رهبران "محفل هرات" در ادامه کار چه کردند؟

همان طور که شما اشاره کردید سرکوب همه جانبه بود، پوهنتون کابل تعطیل شد، دروازه های برخی از مکاتب در کابل و ولایات موقتاً بسته شد و عده زیادی از محصلان پوهنتون و شاگردان معارف طرد و یا زندانی شدند و دیگر صدائی شنیده نمی شد.

از جانب دیگر سبک کار مبارزاتی ما، که تجربه غنی و اشکال گسترده ای در مقابل خود نداشت؛ و همچنان طوری که عمل و نتیجه کار نشان داد، در جامعه سراپا عقبمانده آن روزی افغانستان و محدودیت های سیاسی - فرهنگی حاکم بر آن، سطح فهم رهبران در مجموع جنبش - یعنی رهبران جنبش دموکراتیک نوین - هم نمی توانست سواى هستی اجتماعی شان به سطوح عالیتر مبارزاتی ارتقاء یابد؛ و لذا اشکال و سطوح عالیتر مبارزه برای شان مطرح و عمده نبود، اگر می توانست و می بود، تاریخ جنبش طور دیگری نوشته می شد. امروز نباید ما در ذهن خود، رهبر و تاریخ و کنفرانس و کنگره و سازمان و جریان و جنبش ... تکمیل و بدون نقص برای آن زمان بسازیم و ذهن خود را با تخیلات و ... اقناع کنیم. من به عنوان یک سپاهی کوچک جریان دموکراتیک نوین، افتخار بحث و صحبت با همه رهبران مطرح آن وقت جریان را داشتم و از آن ها آموخته ام. همه برای من مقام استاد و رهنما را دارند و مرهون و مدیون شان هستم و تا زنده ام درسنگر دفاع از آرمان والا و سجایای تک تک شان خواهم ماند. سطح فهم و عمل مجموع رهبران جنبش در آن زمان، همین بود که تبارز کرد و چنین تاریخی ساخت. هر کسی هر توانی داشت در نوشته ها، گفتار و عملکردش بیرون داد و هیچ توانی در مخفیگاه نماند. تمام دستاوردها، افتخارات، نارسائی ها و کمبودها محصول کار و مربوط همه آنها نیست که در آن دوران متناسب با توان خود آن جنبش و آن تاریخ را ساخته اند. هیچ کس صاحب افتخار درجه یک و یا مسؤل درجه یک نیست که همه چیز خوب و یا بد به او ختم شود. همه آنهاى که در آن زمان اثر و عملی داشتند، متناسب با اثر و عمل شان صاحب افتخار و پاسخگوی کمبودها هستند. ما نمی توانیم و حق نداریم فهم و یا آرزوهای امروزین مان را به جای واقعیات دیروزین بگذاریم؛ چنین کاری نه تنها سودی به تاریخ و جنبش ما نمی رساند - و کسی هم آن را بدون سند و مدرک نمی پذیرد - بلکه مسؤلیت تاریخی آن پیشتازان پاکباخته را سنگینتر می سازد. آن ها هر چه در توان فکری و عملی شان داشتند در طبق اخلاص تقدیم مردم شان کردند و نتیجه هم همین جنبش پرافتخار دموکراتیک نوین با دستاوردها، کمبودها و کاستی ها و اشکال و انواع مبارزات انجام شده آن است که ثبت تاریخ کشور شده است.

از اشکال مبارزه، به فهم و تحلیل آن روز همه رهبران محافل جنبش دموکراتیک نوین، بدون استثناء، فقط اعتصاب و مظاهره عمده و اساس قرار داشتند (البته همه محافل، حلقات آموزشی و نشر شبنامه ای در حد توان شان داشتند) بِنَاء همه در پیشبرد شکل تظاهرات خیابانی تأکید داشتند که ما هم جزء آن ها بودیم. من در قسمتی از همین مصاحبه تذکر دادم که برای مشوره به کابل رفته و با نمایندگان محافل مختلف جریان تبادل نظر کردم و خواستار کمک شان شدم؛ همه در ارائه کمک اظهار عجز کردند و صمیمانه و با اخلاص به ما به تداوم مظاهرات مشوره دادند؛ علاوه می کنم که فهم آن زمان ما هم ازین بالاتر به چیزی قد نمی داد و توان و تجربه مبارزاتی دیگری هم نداشتیم.

از جانب دیگر مردم هرات نیز از وحشت و سرکوب رژیم ظاهرشاهی به تنگ آمده بودند و از ما خواستار عکس العمل (برپائی مظاهره) در برابر این وحشی گری های مقامات حاکم می شدند.

بناء رهبران "محفل هرات" برای تدارک مظاهره دیگری تصمیم گرفتند و کار تدارکاتی را آغاز کردند.

(۳۰) میزان ۱۳۴۸ ش برای برپائی تظاهرات دیگری در "عکس العمل به فشار دولت و تقویه روحیه مردم"، در نظر گرفته شد. در این وقت شهر هرات به یک شهر اشغال شده می ماند که در هر جایش پولیس و عسکر مسلح دیده می شد.

ما باید با دقت تمام کار می کردیم. رفقای رهبری "محل هرات" در جلسه ای مسئولیت سازماندهی و برپایی این تظاهرات را به من و قدوس (انجنیر آهنگر و انجنیر قدوس ماما) سپردند و سخنران مظاهره هم مرا برگزیدند. در جریان تدارک این گردهم آئی بودیم که رفیق خوب و توانمند ما "قدوس راد" به شکل مرموزی سکتی کرد و درگذشت. مردم که از فشار رژیم به تنگ آمده بودند و احترام خاصی به رفقای ما، من جمله به شخص "قدوس راد" داشتند، در مراسم تدفین "قدوس راد" سهم گسترده گرفتند که هم ما و هم دولت را غافلگیر کرد. یک روز قبل در جلسه ای، رفقای رهبری ما فیصله کردند که در مراسم تدفین باید یکی از رفقای ما سخنرانی کند و این قرعه هم به نام "آهنگر" خورد و رفقاء ما به این سخنرانی برگماشتند.

حضور پرازدحام مردم (به هزاران نفر)، در مراسم تشییع جنازه، که به قول همه، تا آندهم در هرات سابقه نداشت، و استقبال پر شور از آن سخنرانی بر سر حظیره (مقبره)، دو تأثیر متضاد به جای گذاشت. مردم راضی بودند و انرژی دوباره گرفته بودند، و همه جا از حضور، مقاومت و شهادت رفقای ما یاد می شد. ولی به عکس، سردمداران حکومتی به ترس و وحشت افتاده بودند (شاهدان زنده آن روزها تا حال از آن یاد می کنند). از آن روز به بعد در همه جای صحبت از تأثیر سخنرانی و نفوذ رفقای ما بر مردم و ترس دولت از مردم بود. رژیم هم بر وحشت و کنترولش افزود.

سرانجام روز (۳۰) میزان فرار سید و رفقای موظف در مکاتب، جریان را با همه بگیر و بند های دولت به محل موعود (دروازه قندهار) رساندند و مردم هم به دورشان جمع شدند. هنوز اناسر مظاهرات صحبتش را تکمیل نکرده بود که دوردور مظاهره توسط تعداد زیادی پولیس و عسکر محاصره گشته و لت و کوب مردم شروع شد. قومندان امنیه با گروه یا قطعۀ ویژه مسلح سرکوب مظاهرات به قلب جریان داخل شده و خود را به رهبری تظاهرات رساند. ده ها پولیس قطعۀ مخصوص با قنداق تفنگ و باتوم ما را زیر لت و کوب گرفتند و کوشیدند که سه نفر (آهنگر، قدوس و عبدالله) را از بین مردم بر بایند. مردم، به ویژه زنان باشهادت هرات، با پولیس وحشی رژیم ظاهرشاهی به زد و خورد پرداختند و از ما دفاع می کردند. اما تعداد زیاد پولیس و قساوت و خشونت شان، که به هیچ کس رحم نمی کردند، منجر به غلبه پولیس و ربودن آن سه نفر و زخمی شدن تعداد زیادی از زنان و مردان با شهادت شرکت کننده در تظاهرات ۳۰ میزان ۱۳۴۸ ش در هرات شد.

با آن که مردم بر وسایل نقلیه پولیس حمله کردند و کوشیدند سد راه پولیس و نجات سه فرزند شان که در نتیجه لت و کوب پولیس به شدت زخمی و اسیر شده بودند، شوند. ولی موفق نشدند و پولیس آن رفقاء (آهنگر، قدوس و عبدالله) را زخمی و خونبار به زندان قرون وسطائی اش برده و زیر شکنجه گرفت و در اتاق های کوچک نمناک و پر از حشره، کوفته قفل نمود و روزنه های ورود نور و هوا را نیز بست و تا چندین روز هم به کسی اجازه دیدار و ملاقات با این رفقاء را نداد. مدتی بعد هم رفقای زندانی ما را با یک حملۀ شبانه پس از نیم شب به اتاق های زندان، با لچک و زولانه توسط موتر چکله (لاری) به شکل ظالمانه به فراه تبعید نمودند.

به این ترتیب جنبش سی ام میزان ۱۳۴۸ ش در هرات، نیز به مثابه برگ افتخاری در جنبش مردمی دهه چهل؛ و سرکوب خونین آن به عنوان لکه ننگی بردامن کثیف رژیم ظاهرشاهی، ثبت تاریخ هریوا زمین، کارنامه مبارزاتی "محل هرات" و جنبش دموکراتیک نوین کشور و تاریخ خونبار افغانستان شده است.

ادامه دارد